فایل 498

بسم الله الرحمن الرحیم

«لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏»[[1]](#footnote-1)

بگذار تا به آنچه به آنان داده ایم نا سپاسی کنند بنا بر این از نعمت های اندک و زود گذر بر خوردار شوید که سپس خواهید دانست ( سر نوشت و کیفر نا سپاسان چیست )

بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد الله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب الهنا ابی القاسم محمّد صلّی الله علیه و علی آله الطّاهرین و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین.

سوآل کرده اند که اگر کفاره یا مظالم مثلا در ذمّه ی ما هست می توانیم به اولاد خودمان که فقیر است مثلا بدهیم یا به پدر یا مادر که اینها مالک مخارج سالشان نیستند می توانیم کفاره ای که در ذمه ی ما هست یا مظالم به آنها بدهیم ؟ اینجا فرموده اند که از جمله کسانی که واجب النفقه انسان هستند والدین پدر و مادر و آباء و امهات هر چه بالا می رود که اگر اینها فقیر باشند و اجب النفقه انسان هستند که انسان باید نفقه ی آنها را تأمین کند و اولاد هم به همین کیفیت ، اگر فقیر هم که مالک مخارج سالشان نیستند اینها نفقه اشان واجب است که خوراک و پوشاک در قول آن یک تفصیلی دارد در مقدارش، در آن مقداری که واجب است نفقه آنها تأمین بشود نمی توانند از کفاره و مظالم حساب کنند با این که نفقه ی ا ینها واجب است بر ذمه ی این باید تأمین کنند خوراک و پوشاک برای والدین مثلا چون فقیر هستند نمی شود از کفارات و مظالم حساب کنند بله زاید بر این مقدار چرا ، اگر علاوه بر این خوراک و پوشاک که واجب است تأمین کند چیز دیگری هم دارند خرجهای دیگری هم دارند زاید بر این مقدار واجب می توانند از کفارات یا از مظالم و یا اگر زکاتی مثلا در ذمه دارد می تواند به آنها بدهد مقدار زاید بر مقداری که نفقه اش واجب است خوراک و پوشاک تأمینش واجب است ولی زاید براین مقدار اگر خرج های دیگر دارند بله می شود از کفارات یا مظالم در ذمه اش هست به والدین فقیرش بدهد یا اولاد فقیرش بدهد و یک مسأله دیگر این که بعضی آقایان وارد مسجد می شوند که جماعت عصر می خواند او می خواند نماز ظهر و عصرش را هردو با هم اقتداء کند به آن نماز عصر جماعت بخواند این خودش مسأله ی محل اشکال هست در نظر آقایان فقها ، که آیا از اول کسی قصد دارد که در اثنای جماعت قصد فرادی کند مثلا از اول قصد دارد که در اثنای جماعت قصد قرادی کند این جایز است یا خیر؟ این محل اشکال هست و بعضی از آقایان آن را مورد اشکال قرار می دهند که این از اول به این قصد باشد که جایز نیست مگر از اول قصد داشت تا به آخر تبعیت کند ولی در اثنای نماز چیزی به نظرش آمد فکر ی رسید ضرورتی پیش آمد و می خواهد قصد فرادی کند خب اونجا از اول قصد نداشته از اول قصد ادامه ی جماعت داشته منتها در اثنا برای او ضرورتی پیش آمده و می خواهد قصد فرادی کند این عیبی نیست اما از اول قصد دارد که وارد جماعت می شوم و در اثنا قصد فرادی می کنم خودم تمام می کنم بعد دو باره ملحق می شوم و نماز عصرم را اقتدا می کنم این محل اشکال هست در بین فقها از اول تا به آخر بعد هم نماز فرادی انجام می دهد این بهترش این است 0 یک صلوات ختم بفرمایید 0 اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم0

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم : «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏»[[2]](#footnote-2)

آیه سی و چهارم از سوره ی مبارکه ی روم در آیه گذشته پروردگار حکیم در مقام مذمت بود نسبت به آن کسانی که به هنگام شدائد و مشقات و مصائب به یاد خدا می افتند و فریاد یا رباه و یا الله دارند وقتی که گرفتاری بر طرف شد دو باره به همان حال طغیان و عصیان بر می گردند در هنگام شدائد موحد می شوند وقتی که رفع گرفتاری شد مشرک می شوند اینها را مورد مذمت قرار داده ، توحید فطری است از فطرت او می جوشد که به سمت معبود واحد برود اما در اثر ترتیب و تربیت ناقص یا هوای نفسانی ، محیط و اینها باعث می شودکه آن فطرت فراموش می شود می افتد به دامن معبودهای باطل بعد وقتی که شرایط پیش آمد قهرا دیگه از همه جا دستش گسیخته می شود آن رابطه فطری برای او بارز می شود و آن وقت خدا را می خواند وقتی گرفتاری بر طرف شد باز می افتد به دامن همان وسائل و اسبابی که در آغوش آنها بود و لذا فرمود : « إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ»[[3]](#footnote-3) وقتی این مردم گرفتاری پیش می آید خدا را می خوانند و«مُنيبينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً»[[4]](#footnote-4) وقتی که رحتمی به آنها چشانده شد «إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون‏»[[5]](#footnote-5) و حالا این آیه تهدید می کند «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏»[[6]](#footnote-6) بگذار کفران بورزند به همین نعمت هایی که به آنها داده ایم ما را به حساب نیاورند همه اش این نعمت ها و زور و بازوی خودشان همین ها را به حساب بیاورند کفران کنند به نعمت ما، بگذار چنین باشند بهره بگیرند فعلا از این زندگی زود گذر مادی «فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏» به همین زودی می فهمیدکه قضیه از چه قرار است وقتی به آنجا رسیدید وقتی همه چیز از شما «ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُون»‏[[7]](#footnote-7) دیدید همه چیز گم شده است از بین رفته است و مامانده ایم ما هم که کاری نکرده ایم که از ما طلبکار باشید«لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ» به اصطلاح لام لام امر است امر غائب است بگذار کفر بورزند «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ» ولشان کن کافر بشوند به آنچه ما داده ایم به آنها نعمتها داده ایم به حساب نیاوردند ما را ، بعد جمله ای دیگر«فَتَمَتَّعُوا» فعلا کیف کنید بهره بگیرید از این متاع زود گذر دنیا این هر دو امر است« َتَمَتَّعُوا» امر است«لِيَكْفُرُوا» هم امر است آن امر غائب است به اصطلاح آقایان ادبا و این دومی امر حاضر است مثل این که تقریبا کسی در یک مجلسی یک کسی آدم بدی است بد عملی کرده این از او ناراحتاست به خودش خطاب نمی کند به دیگری می گوید ولش کن بگذار کار خودش را بکند به خودش نمی گوید بعد دو باره شدت می کند به خودش بر می گردد فعلا کیف کن تا ببینیم به کجا می رسد این دو جور است گاهی به طور غایب به خودش خطاب نمی کند بس که بدش می آید به دیگری خطاب می کند بگذار کار خودش را بکند بعد به خودش بر می گردد حالا فعلا کار خودت را بکن به کجا می رسی اینجا هم خداوند حکیم به این کیفیت شده «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ»[[8]](#footnote-8) خطاب به پیغمبر اکرم هست بگذار اینها کافر بشوند به همان نعمتهای ما کفر بورزند دو باره به خودشان بر می گردد «فَتَمَتَّعُوا» فعلا کیف کنید بهره ها را بگیرید «فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏» به همین زودی خواهید فهمید که قضیه از چه قرار است و چه کیفرها و عقابهایی در کمین شماست پس آیه شریفه در مقام تهدید است گاهی به صورت امر غائب و گاه به صورت امر حاضر هردواش تهدید است «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ» باشندکفر بورزند به نعمتهای ما «فَتَمَتَّعُوا» فعلا بهره بگیرید کیف کنید از این متاع زود گذر دنیا «فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏» به همین زودی خواهید فهمید «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً»[[9]](#footnote-9) این آیه هم در مقام این که آخر شما چه دلیلی بر شرک دارید کسی که موجود د یگر را در ردیف خدا قرار می دهد و به پناه آنها می رود آنها را مؤثر در زندگی خود می داند و به آغوش آنها می افتد چه دلیلی بر این کار هست ؟ چه دلیلی بر شرک دارید ؟ چون دلیل بر کار انسان یا فطری باید باشد یا عقلی یا وحیی و قرآنی فطری عقلی قرآنی آیا فطرت شما را به شرک وا می دارد حال این که اینجور نیست فطرت انسان رو به واحد است شاهدش این که وقتی گرفتار شد در مصائب به او بر می گردد این خودش شدت مصائب هجوم به آدم می آورد و آدم منقطع می شود از همه چیز فقط می رود به سراغ او این خودش کاشف از این است که فطرتاً موحد است این به دیگران توجه کردن عارضی است انحراف است بیماری است شرک بیماری است عارض بر فطرت می شود فطرت توحیدی است و شاهدش همین است دیگر « إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنيبينَ إِلَيْهِ »[[10]](#footnote-10) یکی از مظاهر توحید همین است که هنگام شدائد امام علیه السلام فرمود تو در دریا سوار کشتی شده ای که طوفانی بشود و از همه چیز دیگر منقطع بشوی که آنجا هیچ چیزی بدردت نمی خورد آنوقت آدم می فهمد باز یک قدرتی در عالم هست که می شود نجاتش بدهد می فهمد یک قدرتی هست که این زمین مال او آسمان مال او دریا مال او طوفان مال او اراده ی او کارگر است همان وقت می فهمد دیگه اصلا فایده ای نیست از اولاد فایده ای دیگر نیست از پولدار از زور دار دیگه همه رفته اند هیچی نیست فقط یک رشته باقی مانده میان خودش و خالقش همانجا این خودش توحید است و لذا « مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ»[[11]](#footnote-11) نشان می دهد از نشانه های توحید فطری همان هجوم بلاها و شدائد است از برکات مصیبتها همین است مصیبتها برکاتی دارد فایده ای دارد که آدم گرفتار بشود، گرفتار نشود این به صورت ضررش هست گرفتار بشود تا بفهمد از غیر خدا کاری ساخته نیست که حد اقل در آنجا رشته توحیدیش بارز بشود و لذا پس فطرتاً دلیل بر شرک نداریم فطرت دال بر توحید است و شاهدش هم هنگام تهاجم بلایا و شدائد و مصائب است که از همه چیز بریده شد به آنجا منقطع می شود منتها بیدار دلان همانها هستندکه در حال رفاه هم از خدا ا نقطاع می خواهند « إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ‏ الِانْقِطَاعِ‏ إِلَيْك‏»[[12]](#footnote-12) چنانم کن که حالا هم منقطع بشوم نه فقط تو دریا منقطع بشوم نه حالا هم که در کمال آرامش زندگی می کنم بفهمم که از غیر خدا کاری ساخته نیست یک سلام به من نمی دهند مگر او بخواهد تا برسد به چیزهای دیگر یعنی بهمم که از غیر خدا هیچ فایده ای نیست همه به اذن او کار می کنند «مَنْ ذَا الَّذي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ»[[13]](#footnote-13) تا اذن او نرسد هیچ موجودی حق ندارد به من اظهار محبتی کند یا این که اظهار بغضی بکند همه از جانب اوست این را بفهمم بیدار دلان در همان حال رفاه هم از خدا می خواهند این توفیق بریدگی از غیر را پیوستگی به او را آنها که بیدار دل نیستند تو دریا بیفتند بیدار می شوند به آنجا کار نرسد خب مگر ما در فطرت دلیل قرار داده ایم بر شما این که نیست فطرتاً که موحد هستید بیمار می شوید شما به غیر من پناهنده می شوید آیا عقل شما دال بر این است که دیگری در وجود شما مؤثر است؟ این هم که نیست عقل هم حاکم به این است که آن خالق است او دادرس است آن کس که مرا آفریده او دارد مرا ربوبیت می کند می چرخاند زنده ام می کند عزت می دهد ذلت می دهد او باید معبود من باشد خب عقل همین را می گوید عقل می گوید آن که خلق ات کرده او دارد تو را می چرخاند آن کس که تر و خشک ات می کند او معبود است باید مقابل او تذلل کنی دیگران مثل شما هستند همه مثل شما هستند یا کمتر از شما یا مساوی با شما هستند اگر انسانند با تو مساوی هستند اگر جماد و نبات یا حیوانی اند خب کمتر هستند دیگه پس عقل هم دال بر این است آن کس که انسان بایدپیش او تذلل پیدا کند خالقش هست آن که مرا ساخته است رب من همان است معبود من هم همان است باید من پیش او تذلل کنم پس عقل هم دال بر شرک نیست که عقل می گوید که غیر خدا دیگران مؤثر ند نه عقل هم می گوید (واهب النعم ) باید تشکر بشود سپاسگذاری بشود این هم عقل آیا قرآن به شما گفته که مشر بشوید؟ این را هم خود قرآن «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً»[[14]](#footnote-14) من که خدا هستم آیا از طریق وحی ما برای آنها برهانی دادم به آنها و گفته ام مشرک بشوید؟ غیر مرا هم شما به حساب بیاورید؟ این را که من نگفته ام پس نه عقل و نه فطرت نمی گوید شرک ، نه عقل می گوید نه وحی می گوید چه دلیلی بر شرک هست ؟ فطرت توحید است عقل توحید است قرآن کریم توحید است «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً»[[15]](#footnote-15) سلطان یعنی برهان هرچه که مسیتر می شود برای انسان سلطان است یعنی سلطنت دیگر، دلیل وقتی که محکم شد عقل آدم را فرا می گیرد دلیل مسلط بر عقل می شود عقل را خاضع می کند برهان این است دیگر ، و لذا از برهان و دلیل به سلطان تعبیر می شود، آیا ما برهانی برایشان نازل کرده ایم «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِما كانُوا بِهِ يُشْرِكُون‏»[[16]](#footnote-16) که آن دلیل حرف می زند و آنها را به شرک دعوت می کند چنین چیزی هست؟ برهانی آمده « فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِما كانُوا بِهِ يُشْرِكُون» او حرف بزند دلیل روشن کند که فلان موجود شریک خداست و مؤثر است در زندگی شما ؟ پس این آیه شریفه هم فطرت را نفی می کند و هم عقل را و هم وحی را راجع به شرک ، شرک نه دلیل فطری دارد نه دلیل عقلی دارد نه دلیل وحیی و نه دلیل قرآنی دارد بلکه هر سه دال بر توحید است «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِما كانُوا بِهِ يُشْرِكُون‏»[[17]](#footnote-17) دو باره بر می گردد خداوند حکیم به همان توبیخ انسانهای کم ظرفیت «وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها»[[18]](#footnote-18) باز این چنین اند ما وقتی که رحمتی از جانب خود به آنها می چشانیم نعمتی به آنها می دهیم رفاه به آنها می دهیم «فَرِحُوا بِها» به همان نعمت دلشاد می شوند (بها ) نه به (منعم) انسان عاقل آن است که نعمت را وقتی که دید منعم را به حساب بیاورد در مقابل او تذلل کند نه در مقابل نعمت ، فقط خود سفره را دیدن به به گفتن این که هنر نیست سفره را دیدی سفره انداز را تشکر کن آدم عاقل این است پیش سفره رنگین همه اش به این نگاه کند و به به چه چیز خوبی هست دیگه چه چیز خوب آفرین است

ای خواجه قمر بهتر یا آنکه قمر سازد - خوبی شکر بهتر یا آن که شکر سازد«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه\* أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا»[[19]](#footnote-19) انسان عاقل سر سفره که نشست ما را ببیند ما چه کرده ایم تا ا ین لقمه به دست شما رسیده نه فقط او را«فَرِحُوا بِها» مذمت روی «فَرِحُوا بِها» است نه (فرح بالله) و الا (فرح با الله) مذموم نیست اینجا دارد فرح را مذمت می کندخوشحال شدن را آنها که خوشحالند بد است ؟ نه هر خوشحالی بد نیست فرح قارونی بد است قارون «إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحين»[[20]](#footnote-20)‏ آن فرح قارونی خب بد بود غرور بود آن فرحش به همان نعمتش بود به همان ثروتش خوشحال بود و لذا وقتی فرمان خدا به او رسید که از این نعمت زکات بده گفت نمی دهم «إِنَّما أُوتيتُهُ عَلى‏ عِلْمٍ عِنْدي»[[21]](#footnote-21)‏ از پیش خودم بوجود آورده ام به علم خودم به کاردانی خودم فرح او فرح به نعمت بود مذموم بود «لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحين»[[22]](#footnote-22)‏ خدا خوشحالها را دوست ندارد آن خوشحالی که با غرور توأم باشد اما فرحی که به خود خدا مربوط باشد که خیلی هم خوب است «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»[[23]](#footnote-23) اینجا خودش امر دارد به فرح خوشحال بشوید به چی؟ «بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» خدا را ببینید نه فقط نعمت را «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا» «بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» الله را دیدند اینها را آینه بدانید نعمت ها را صاحب چهره ی او را در آینه ببینید «يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُون»‏[[24]](#footnote-24) (بِنَصْرِ اللَّهِ )[[25]](#footnote-25) بله آن روز هم اهل ایمان خوشحال می شوند ولی بِنَصْرِ اللَّهِ خوسحال می شوند باز هم خدا را می بینند و یا در باره ی شهداء : « وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في‏ سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُون\* فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»[[26]](#footnote-26) آنجا هم باز مدح می کند از شهداء ، شهداء خوشحالند یعنی چی «فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» پس فرح نسبت به منعم بسیار خوب است باید باشد فرح نسبت به نعمت ؟ بله خود نعمت را دیدن و منعم را فراموش کردن این خروج از مرز انسانیت است این فرح فرح حیوانی است فرح انسانی نیست آن فرح نسبت به منعم «فَضْلِ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ» «ما آتاهُمُ اللَّهُ» این فرح درست است پس اینجا فرح را مذمت می کند«فَرِحُوا بِها» دال بر این است که «فَرِحُوا بِها» همین نعمت را می بیند نه مارا می بینید ، اینها وقتی که به رفاه می رسند خوشحال می شوند«وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُون»[[27]](#footnote-27)‏ اما باز همین که گرفتار ی به سراغشان آمد آن هم در اثر بد عملی خودشان، خودشان کاری کرده اند که گرفتاری پیششان هست نا امید می شوند : «إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ» سیئه اینجا برای گناه نیست به معنای همان گرفتاری هست گاهی سیئه برای گرفتاری و خوشحالی است «رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»[[28]](#footnote-28) دیگر معلوم است مراد یعنی سعادت و خوشی در دنیا هم موجبات خوشحالی باشد در آخرت هم موجب خوشحالی باشد انیجا سیئه هم همین است گرفتاری «إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ »[[29]](#footnote-29) گرفتاری وقتی دامنگیرشان شد در اثر بد عملیشان «إِذا هُمْ يَقْنَطُون»[[30]](#footnote-30)‏ اینجا هم قانط می شود قنوط با طاء الف دار یعنی نا امیدی و یأس، قنوت با تاء نقطه دار یعنی عبادت اینجا یعنی یقنطون با طاء الف دار یعنی یأس، کم ظرفیت اند وقتی نعمت به سراغشان می آید مغرور می شوند خود را می ستایند وقتی به گرفتاری می افتند مأیوس می شوند انسانهای بی اساس اند انسانهای بد نیستند ولی ا نسان موحد اینجور نیست وقتی به نعمت می رسند شاکراست پیش خدا، منعم را می بیند و سپاسگذاری می کند گرفتار هم بشود صابر است بالاخره خود بد عمل بودم مبتلا شده ام توبه کار می شود اگه هم نبوده خدا می خواهد مرا به درجاتی برساند صبر می کند آنچه خدا خواسته همان خوب است جزع نمی کند انسان موحد نه بهنگام نعمت مغرور می شود و نه به هنگام مصیبت مأیوس می شود اینجور نیست در هر حال با خداست یا شاکر پیش خداست یا صابر در مقابل بلای خداست جزع نمی کند می گوید هر چه هست او تقدیر حکیمانه ای دارد و لذا بعدش : « أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ »[[31]](#footnote-31)‏ مگر اینها فکر نمی کنند آن نعمتها که به آنها می رسد رزق یا وسعت یا در ضیق به حساب خدا باید بگذارند بدانند که دست دیگری در کار است بسط رزق و قدر رزق، قدر در اینجا به معنای ضیق است در تنگی افتادن بسط یعنی گشایش و توسعه، خداست که هم رزق کسی را منبسط می کند و توسعه می دهد و خداست که رزق کسی را به تنگی می افکند حساب دست اوست درست است که عالم عالم اسباب است باید انسان به وسائل توسل کند تا به هدف برسد این درست است ولی کلیت ندارد حالا کسی دوندگی بیشتر کرد به رزق بیشتری می رسد نه این جور نیست ولی باید دنبال کار برود وسیله را به کار بیفکند تا خدا به رزقش برساند این جور نیست که حالا هر کسی که دوندگی کرد توسل کرد به وسائل برسد به هدفش این طور نیست چه بسیار کسانی که خیلی فعالند لایق هم هستند خیلی خوب تیز هوش ولی هر چه می دوند به هدف نمی رسند به قول معروف هشت اشان گرو نهشان هست مثلا حالا خودش ناقص نیست کوتاهی نکرده دوندگی می کند فعال هم هست لایق هم هست خیلی هم کار دان است ولی نمی رسد به هر دری می زند درهای بسته هم به رویش باز هم بسته می شود آن یکی از آن طرف نه اندک فعالیتی می کند مثل این که دریا به او هجوم آورده مثل سیل رزقش فراوان می شود :

كم‏ عاقل‏ عاقل أعيت مذاهبه‏- و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا

 هذا الذي ترك الأوهام حائرة - و صير العالم النحرير زنديقا[[32]](#footnote-32)

نه رزق پول رزق عافیت مثلا حالا گفته اند شما مریض شدید به دکتر مراجعه کنید دارو بسیار خوب ولی گاهی هر چه هم می رود چیزی نمی شود ده سال بیست سال هم می دود باز همان مرض هست پیش هر دکتری هم می رود دارو و درمان هم باز نمی شود بله باید که کسی مریض شد به طبیب مراجعه کند دارو مصرف کند ولی اینجور نیست که هر که مراجعه کرد خوب می شود عافیت رزق است با وسیله بدست می آید ولی اینجور نیست که هر که رفت علم هم همین جور است چه بسیار مردمی که خیلی زحمت می کشند درسخوان هم هستند خیلی شب و روز کار می کنند ولی باز هم عقب مانده اند به جایی نمی رسد خیلی هستند و چه بسا کسانی نه خیلی آنجور نیستند ولی رونقی دارند در زندگی شان در علم هم همین طور در دانش هم همین جور است در دعاها همین جور است گفته اند شما دعا کنید ما اجابت می کنیم این کلیت ندارد که حالا هر کسی دعا کرد فورا اجابت بشود اینجور هم نیست چه بسیاری هستند هی شب و روز داد می زنند دعا می کنند فریاد می کشند همه جا هم می روند مکه می روند کربلا می روند مشهد می روند باز نمی شود ده سال بیست سال دعا به اجابت نمی رسد کلیت ندارد می خواهد بفهماند دست دیگری در کار است درست است وسائل هست باید هم شما دنبال وسائل بروید ولی خیال نکنید که خود این وسیله مستقل است من بخواهم اثر می بخشم به همین وسیله بخواهم سلب اثر می کنم : «وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ»[[33]](#footnote-33) و لذا تفسیر روح البیان نقل می کند که از عالمی پرسیدند : ما الدلیل علی ان للعالم صانعا واحدا ؟ چه دلیلی هست که این عالم صانعی و مدبری چرخاننده ای دارد ؟ او گفت به چه دلیل ؟ به سه دلیل این عالم گرداننده دارد ( ذلّ اللّبیب، فقر الادیب، سقم الطّبیب )[[34]](#footnote-34) من دیده ام بسیاری مردم عاقل خردمند هوشیار و تیز هوش عقب مانده اند هر چه می دوند به جایی نمی رسند، ذل اللبیب، چه بسیار انسانهای کم عقلی هستند که یک کمی تکان که می خورند به همه جا می رسند ذل اللبیب و فقر الادیب دیده ای مردمی سخنور و هنر مند هرچه می دوند باز هم فقر دارند نمی رسند به آنچه می خواهند و سقم الطبیب طبیب ها می میرند بیمار می شوند اگر بنا بود هر طبیبی مؤثر باشد نمی بایست خودش بیمار می شد اصلا نمی مردند همه باید زنده بمانند باید سالم بمانند دیگر سقم الطبیب خود این طبیب که بیمار می شود دال بر این که دست خودش نیست خودش طبیب است متخصص است صدها مریض هم معالجه کرده خودش مریض شده هر چه هم می کوشد نمی شود اتفاقا گفتند که چه بسیار اطباء به همان متخصص بودن در همان بیماری با همان بیماری مرده اند متخصص در علاجش بوده اند آن شاعر که می گوید : [ ارسطو مدقوقا ضئیلا و افلاطون مفلوجا ضعیفا مضی بقراط مسلولا ذلیلا و جالینوس مجلونا نحیفا] این همه اطباء و بزرگان بودند ارسطو مبتلا به بیماری تب لازم شد با همان مرد ولی خودش متخصص بود در علاج همان بیماری خودش مبتلا شد به همان مرض و مرد افلاطون به بیماری فلج مبتلا شد متخصص بیماری بود با همان مرد مضی بقراط مسلولا بقراط در معالجه بیماری سل متخصص بود خودش بیماری سل گرفت و با همان مرد و جالینوس مجلونا او در مرض اسهال متخصص بود خودش اسهال گرفت و با همان اسهال مرد حتی نوشته اند در همان ایامی که در اواخر عمرش می خواهد بمیرد یارانش جمع شدند دورش گفتند بابا تو خودت متخصص در معالجه ی اسهال بودی خودت اسهال گرفتی خودت را معالجه کن بعد دستور داد خمی آب آوردند توش آب ریختند پر شد یک داروی مختصری گفتند بریزیدریختند بعد از لحظه ای گفت حالا بشکنید این را دیدند انی منجمد شده آن آب منجمد شده گفت همین دارو که اندکی ریخته ام این خم آب منجمد شد فراوان تو شکم ریخته ام اما همینجور روان است وقتی قضای خدا «وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ»[[35]](#footnote-35) نمی شود کار دست اوست پس این عالِم گفت که من به سه دلیل فهمیدم این عالَم دستی در این عالَم هست کار می کند به ما مربوط نیست ( ذلّ اللّبیب، فقر الادیب، سقم الطّبیب )[[36]](#footnote-36) مولای ما فرمود : «عَرَفْتُ‏ اللَّهَ‏ سُبْحَانَهُ‏ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ»[[37]](#footnote-37) خدا را شناختم به همین که بسیاری از تصمیم ها گرفته می شود آدم خودش می کند بعد رفوزه می شود آن تصمیم ها از بین می رود همت ها نقض می شود تصمیم ها انسان می گیرد یک کسی می آید بر هم می زند گره ها را می بندد دیگر هر چه تلاش می کند گشوده نمی شود پس این هم مربوط به این آیه شریفه که ایام شهادت امام صادق علیه السلام و الصلوه بود که در یک جمله ای به نامفهوم فرمودند : این ثروتمندان امانت دار خدا هستند خیال نکنند که خدا به این ها ثروت و پول داده همه اش مال خودشان هست اینجور نیست این آیه هم اینجا ذیلش همین است که فرمود : «فَآتِ ذَا الْقُرْبى‏ حَقَّه‏»[[38]](#footnote-38) اینهایی که خویشاوندان شما هستند مساکین حقی سهمی دارند در اموال شما ، همه اش مال شما نیست شما امانتداری هستید در حد میانه روی باید خرج کنید خیال نکنید چون مال خود من هست هر جور خواستم خرج کنم بعد مثال زده و فرموده که یک مرکب بیست درهمی می تواند داشته باشد مناسب شأنش حق ندارد یک مرکب بیست هزار درهمی برای خودش تهیه کند بگوید پول مال خودم هست هر جور بخواهم خرج کنم دیگه اسراف است خدا اسرافکاران را دوست ندارد به شما ثروت داده در حد اقتصاد میانه روی مناسب با شأن خودتان خرج کنید فوق شأنتون که باشد اسراف خواهد بود ابوذر به معاویه می گفت این قصری که ساخته ای آن عظمت و شکوه اگر از مال شخصی خودت ساخته ای اسراف کرده ای : «إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفين»[[39]](#footnote-39)‏ اگر از بیت المال ساخته ای خیانت کرده ای «إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْخائِنين»[[40]](#footnote-40)‏ یا خائن هستی یا مسرف هستی به هر حال مبغوض خدا هستی خدا تو را دوست ندارد از مال خودت اسراف کرده ای از مال دیگران خیانت کرده ای، فرمود خدا داده امانت دارند به اندازه ی میانه روی در زندگی خودشان خرج کنند ذی القربی حقه مساکین در مال شما حق دارند مال شما نیست همه اش سهمی دارند آنها سهم آنها را باید بدهید طبق موازینی که معین شده، ابو بصیر گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم : آقا من بودم یک مرد پرهیزگار متقی تهیدست آمد پیش عیسی بن اعین از اوکمک مالی خواست او گفت زکات پیش من هست ولی به تو نمی دهم برای این که دیدم یک روزی تو گوشت خریدی با خرما این اسراف است گوشت خریدی با خرما و تو را مستحق نمی بینم به تو زکات نمی دهم برای امام صادق نقل کرد این جریان را امام خیلی ناراحت شد دست به پیشانی شان گذاشت مدتی با ناراحتی بعد فرمودند که چرا چنین است خداوند سهمی از فقرا در مال ثروتمندان معین کرده باید به قدری به آنها بدهند که زندگیشان با وسعت تأمین بشود وقتی آن مرد گفت که من یک درهم معامله کردم یک درهم سود کردم آن یک درهم را سه قسمت کردم یک قسمتش گوشت خریدم یک قسمتش هم خرما خریدم یک قسمت دیگر برای مسائل دیگر زندگی ام خرج کردم اسرافی نبوده است امام فرمود: اسرافی نکرده شما که ثروتمند هستید در حد میانه روی خرج کنید زاید را به دیگران به قدری بدهید که زندگیشان توسعه پیدا کند به زحمت نیفتند با شرایطی که هست استحقاق دارند هم خوراکشان پوشاکشان مسکنشان مرکبشان اگر اواحتیاج به ماشین دارد باید بتواند از همان سهم امام سهم فقرا برسانید حتی مرکبشان را هم تأمین کنید مسکنشان را تأمین کنیدمرکبشان را تأمین کنید بخواهد با آن حج برود زیارت برود با توسعه زندگی کند آن شرایطش اگر شرایط استحقاق درش بود این را تنگ دستی نکنید که همه اش نان و پنیر بخورد تا به او زکات بدهی که اگر خرما خورد یا گوشت خورد نباید او زکات داده شود، امام ناراحت از این مسائل شد که چرا آن آدم گفته که چون گوشت خریدی یا خرما من به تو زکات نمی دهم مثلا فرمود نه میانه رو باشد در زندگی خودشون و زاید بر میانه روی خودشانبه دیگران آن مقدار بدهند که وسعت در زندگیشان پیدا بشود به مضیقه نیفکنند مردم را و سعتی که بتواند خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و حج و صدقات خود بتواند بدهد به هر حال مثل دیروزی جنازه امام صادق علیه السلام در مدینه تشییع شدغوغایی شد در مدینه آن شاعر هم شعرهایی داشته گفته است : «أ تدرون‏ ما ذا تحملون إلى الثرى؟»[[41]](#footnote-41) هیچ می دانید چه کسی را می برید زیر خاک کنید ؟ می دانید چه کسی را روی دوش گرفته اید می برید کوه عظمت وقار ، معنویت ، امامت ، ولایت می برید زیر خاک کنید« غداة حثا الحاثون فوق ضريحه»[[42]](#footnote-42) مثل دیروزی خاک که ریختند روی بدن مطهری ترابا و أولى كان فوق المفارق[[43]](#footnote-43) و ای کاش این خاک را بر سر مردم می ریختند نه بر سر جنازه امام صادق علیه السلام ولی در کربلا حتی این هم نشد بیایند تشییع کنند جنازه بردارند بلکه دستور دادند اسبها را نعل تازه زدند بر بدن مطهر مولایمان 00صلی الله علیک یا مولانا یا ابا عبد الله الحسین 000 بفرمایید آقا جان اتمام

1. - سوره ی روم آیه 34 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره ی روم آیه 34 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره ی روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-3)
4. - همان [↑](#footnote-ref-4)
5. - همان [↑](#footnote-ref-5)
6. - سوره ی روم آیه 34 [↑](#footnote-ref-6)
7. - سوره ی هود آیه 21 [↑](#footnote-ref-7)
8. - سوره ی روم آیه 34 [↑](#footnote-ref-8)
9. - سوره ی روم آیه 35 [↑](#footnote-ref-9)
10. - سوره ی روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره ی روم آیه 33- [↑](#footnote-ref-11)
12. مناجات شعبانیه - [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره ی بقره آیه 255- [↑](#footnote-ref-13)
14. - سوره ی روم آیه 35 [↑](#footnote-ref-14)
15. - همان [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره ی روم آیه 35- [↑](#footnote-ref-16)
17. همان - [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره ی روم آیه 36- [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره ی عبس آیات 24و 25- [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره ی قصص آیه 76- [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره ی قصص آیه 78- [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره ی قصص آیه 76- [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره ی یونس آیه 58- [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره ی روم آیه 4- [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره ی روم آیه 5- [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره ی آل عمران آیات 169و 170- [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره ی روم آیه 36- [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره ی بقره آیه 201- [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره ی روم آیه 36- [↑](#footnote-ref-29)
30. همان - [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره ی روم آیه 37- [↑](#footnote-ref-31)
32. جواهر البلاغه ج1ص229- [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره ی انعام آیه 18- [↑](#footnote-ref-33)
34. تفسیر روح البیان ج7ص39- [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره ی انعام آیه 18- [↑](#footnote-ref-35)
36. تفسیر روح البیان ج7ص39- [↑](#footnote-ref-36)
37. نهج البلاغه صبحی صالح ص511 - [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره ی روم آیه 38- [↑](#footnote-ref-38)
39. سوره ی اعراف آیه 31- [↑](#footnote-ref-39)
40. سوره ی انفال آیه 58- [↑](#footnote-ref-40)
41. بحار الانوار ج47ص333- [↑](#footnote-ref-41)
42. همان - [↑](#footnote-ref-42)
43. همان - [↑](#footnote-ref-43)